

بمناسبت ششمین سال مرگ هدایت

آثار صادق هدایت

سخنرانی «ژیلبر لازار» نویسنده و محقق فرانسوی

۲

قهرمانان داستانهای او نیز تنوع اعجاب آوری دارند. هدایت آنها را از میان همه طبقات جامعه، از نروتمندان و بی چیزان گرفته تا شهریان و روستائیان انتخاب می کند. در همه خانوادها راه می یابد و رخنه می کند. در خانه اشرف متجددی که در مجلس رقص شبانه یکی از کلوبهای مجلل تهران بهمیگری و عده دیدار می دهند، در «اندرون» يك خانواده بازاری که زندگی قدیمی دارند، یاد در کلیه روستائی بیچاره ای که تنها يك اطاق دارد و برای جدا کردن قسمتی از قسمت دیگر آن باید گلیم کهنه ای در میان بیاویزد. گروه مردم در داستانهای او فراوانند. روستائیان در زنی که شوهرش را گم کرد، داش مشدی ها و لوطیان در داش آکل، دکانداران و دوره گردان تقریباً در همه جا، و گاهی نیز ملایان و روحانیان کوچک. کارگران، که عده آنها از سی سال با اینطرف در ایران بسیار زیاد شده است، در داستان «فردا»، آخرین داستانی که هدایت چاپ کرد، ظاهر می شوند. گاهی قهرمانانش اشخاص پولدار و حتی بسیار توانگری هستند. حاجی آقا، طولانی ترین داستانهای هدایت، کاسبان- توانگر بازار را توصیف میکند؛ جائیکه اشخاصی با سرو وضع محقر، معاملات بزرگی انجام می دهند. اما اغلب قهرمانان او از میان طبقات متوسط انتخاب شده اند. شهبای و رامین، یکی از بهترین داستانهای او، زندگی راحت یکی از خانوادهاى ملاک متوسط اطراف تهران را نشان می دهد. که در ملک شان زندگی می کنند و خودشان به کشت و زرع می پردازند. در این بهت، یکی دیگر از داستانهای خوب او، کارمندی در شهرستان است که زندگی یکنواخت او در میان اداره و منقل تریاکش می گذرد. هر دی که نقشش را کشت يك معلم محترم ادبیات ایرانی است که ریزه خوار خوان قدماست و می کوشد که از راه زهد و ریاضت به وارستگی کامل صوفی واقعی برسد.

زنان در آثار هدایت جای مهمی دارند و بخصوص در این میان باید زنان جسور و پر حرف را ذکر کرد. نه اینکه در ایران مانند کشورهای دیگر دختران جوان محبوب و زنان ملایم و متین وجود ندارند، بلکه چنین زنانی در داستانهای

نویسنده کمیابند، دوراردوچهرهٔ «لاله» دختری بی پدر و مادر بچشم می خورد و لحظه ای عشق «زرینکلاه» به خر کجی زیبای دهاتی و یا خیالات ناگهانی زبانه، دختر کی که از پدر خشن خویش بدرفتاری دیده است خواننده رامجذوب می سازد. هدایت پیوسته زنان عاقله حراف و حاضر جواب را، پیریا جوان، ترجیح می دهد. ولی این ترجیح تنها جنبهٔ ادبی داد. کاملترین نمونهٔ این قهرمان فراموش نشدنی او، علویه خانم است که به امامزاده ها می رود و پشت سر خود خانوادهٔ مضحکی را می کشد و زیرکانه با اغوای مقدسان مانند نمونه ای زندگی می کند و نقل مشاجرات او با زنان دیگر نشانهٔ کمال ذوق نویسنده است که همیشه وارد زندگانی خصوصی می شویم. هدایت مهارت زیادی دارد که ضمن چند صفحه زندگی پر جوش و خروش اندرون را با همهٔ اعمال، همهٔ غمها و همهٔ خشونتش مجسم سازد: مانند مشاجرهٔ دو زن در مرده خورها که بر سر میراث شوهر مشترکشان باهم دیگر در جنگند، تا وقتیکه آن مرحوم، که مرده است، در برابرشان ظاهر می شود. همچنین اندرون حاجی آقا، این پیر مرده ششاد ساله که با زنان متعددی ازدواج کرده است و روزیکه شباهت آخرین فرزند خود را با خویشاوند جوانی که اغلب بخانه اش رفت و آمد دارد در می یابد، علاقه ای را که با او دارد از دست می دهد. اما گاهی کمدی به تراژدی بدل می شود، مانند عاقبت غم انگیز آبجی خانم زن از نظر افتاده و ناسازگار و محروم از عشق، که پیوسته بخواهر کوچک و جوان خویش حسد می ورزد و در روز ازدواج او خود کشی می کند. چند بار هم در مراسم ازدواج قدیمی شرکت می کنیم، یا در صحنهٔ جادوگری و خانهٔ جادوگران که هنوز زنها مشتریشان هستند.

همهٔ این اشخاص راهدایت با چند وصف روشن و با چند گفتگو می آفرینند. می تواند تصویر سریعی از آنها تهیه کند و آنرا با لباسها و محیطشان نشان دهد و اغلب روح آنان را هم کشف می کند و او ادراشان می سازد که بزبان خودشان از و نجها، شادبها، امیدها و سر خورد گیهایشان حرف بزنند و فلسفهٔ زندگی شانرا بیان کنند.

ماجرائی که برایشان آماده می کند اغلب غم انگیز است. اغلب داستان های او با مرگی پایان می یابد و کمتر داستانی است که چنین پایانی نداشته باشد. یکی با عشقی بی فرجام می میرد و یا مانند «دش آکل» که عشق خود را بی فرجام می انگارد؛ دیگری از ایمانی که ناگهان سر خورده است، و وسومی قربانی وراثت مشومی می شود. کارگر و فچینی داستان فرهاد در اعتصابی کشته شده است.

حتی اگر داستان پایان خونینی نیز نداشته باشد، هدایت باعلاقه مخصوصی بسراغ کسانی می‌رود که طبیعت، سر نوشت و با اجتماع با آنان بی-مهری کرده است. او می‌تواند با تشریح درست و بی‌پیرایه‌ای همه بدبختی‌های آنان و حتی آنچه را که خودشان هم از آن آگاهی درستی ندارند نشان دهد. دزدی که شوهرش را گم کرد، دختر بیچاره‌ای است که در سراسر عمرش هیچ شادی دیگری بجز عشق شوهرش ندیده است، اما شوهر و دیگران نیز ترکش گفته‌اند، او نیز بنوبه خود کودکش را رها می‌کند و از فلاکت اخلاقی تازه‌ای که بسراغش آمده است بی‌خبر است. از خلال بیان خون سردانه‌ای که گاهی «موباسان» را بیاد می‌آورد می‌توان ترحم و خشم و نفرت نویسنده را تشخیص داد. در «گرداب» تصویر پسر بچه‌ای که پیراهن ژنده‌ای بتن دارد و زیر برف می‌لرزد و در یکی از کوچه‌های تهران در کنج خانه‌ای نشسته است درد آورو جانگزا است. اما آنچه از خلال همه اینها بچشم می‌خورد نوعی استهزاء تلخ است که نویسنده بدین بوسیله آن در برابر قساوت سر نوشت که اغلب رفتار خشونت آمیزی دارد، خویشتر را انقاع می‌کند. بخندی که گاهی انسان در اثنای خواندن این داستانها آرزو می‌کند که کمی بیشتر شور و حرارت انسانی در آنها باشد و احساس می‌کند که نوعی سر خوردگی نویسنده را از ابراز عطف و باز داشته و احساس بیهودگی نسبت به همه چیز، مانع این شده است که محبت عمیق تری به قهرمانانش داشته باشد. مگر به قهرمانان بدبین و آگاهی که شبیه خود او هستند.

اما باره‌ای از داستانهای او کاملاً از داستانهای دیگرش متمایزند. اینها داستانهایی هستند که لحن هزل آمیز دارند. هدایت در نقل انحرافات و جنبه‌های مضحک مهارت دارد. تصاویر استادانه بصورت کاریکاتوری درمی‌آورد و ساده ترین تحلیل‌ها را بصورتی انجام می‌دهد که در عین دقیق بودن، خنده آور است. هزل او گاهی خفیف است و به تعریف شوخی آمیز حوادث روزمره زندگی منتهی می‌شود که قهرمانانش با کمی شیطننت بصورت اشخاص جالب یا مستخره‌ای انتخاب شده‌اند در علویه خانم جمعی از مردمان نیک به زیارت مشهد می‌روند. زهد و تقدس آنان نه مانع جسارت‌ها و مشاجرات و دسیسه بازیهایشان است و نه بدگویی‌ها و اعتقادات باطل‌شان. «علویه خانم» در عین حال که تحلیل و تصویر بسیار جالبی است، داستان همچو آمیزش اشخاص مشکوکی است که در همه مراکز بزرگ مذهبی، چه در اروپا چه در ایران، یافت می‌شوند و به لطایف العجیل از اعتقاد پاک مؤمنان سوء استفاده می‌کنند.

در **دون ژوان** گرج بهترین عبارات آنهایی است که نسل جوان کم و بیش بیکار و گمراهی را نشان می دهد که بتقلید از قهرمانان رومانیها و فیلمهای کم ارزش خارجی می خواهد متجدد جلوه کند. این داستان، داستان ریشخند آمیز «دون ژوان» کوچکی است که فیس و افاده می کند و پرت و بلابهم می بافتد تا زن جوانی را که او هم مانند خودش ساختگی و کوتاه نظر است بخود جلب کند.

گاهی این هزل خفیف و شوخ در عین حال آموزنده است. در داستان شیرین **حاجبی** مراد موضوعی که از پنجاه سال باینطرف در ادبیات ایران رسم شده است، یعنی انتقاد از حجاب زن دیده می شود. «حاجبی مراد» یکی از دکانداران خوب بازار همدان است که اگر زنش برای او ناراحتی ایجاد نمی کرد صد درصد خوشبخت بود. روزی تصویری کند که او را زیر چادر در کوچه دیده است و در نتیجه شدت تنبیهش می کند، بدبختانه زن دیگری را بجای زن خود عوضی گرفته است و این حادثه دلتنگی زیادی برای قهرمان ما ایجاد می کند.

گاهی هم هزل شدید تر و انتقاد تلخ تر و عمیق تر است. و آن هنگامی است که نویسنده دیگر به «انحرافات» کاری ندارد بلکه سراغ «تنگ»ها رفته است. هدایت که در زیر ظواهر سردارای حساسیت شدیدی است و پیوسته جویای پاک‌نمایی است، از پستی روح، خودخواهی، حساسگریهای زشت، سود جوئیها، جاه طلبیهای دسیسه آمیز و بالاتر از همه از ریاکاری وحشت دارد. با چیره دستی نقاب از روی تنگ برمی دارد و آنرا مضحک و نفرت آور جلوه می دهد. در این مواقع ریشخند او بصورت کم‌دی شدیدی درمی آید که اغلب به لودگی نزدیک می شود، بی آنکه تغییری در مشخصات واقعی قهرمانان بدهد. بی شک غنی ترین اثر او از این نظر **حاجبی آقا** است که در آن هدایت همه صفاتی را که در دنیا مورد نفرتش است در وجود شخص واحدی گرد آورده است. چهره این پیرمرد مشغوم هرگز از خاطر خواننده بیرون نمی رود، مردی که زمانی دکاندار کوچکی بوده و اکنون میلیونها ثروت فراهم آورده است و هر چیزی را معامله می کند، حتی خون انسان را، هم ظالم است و هم عوام فریب و در عین حال بدرجه «هارپاگون» خسیس است. شهوتران، نازک نازنجسی و ترسو است اما با زنان و خدمتکارانش ستمگر است، و بالاتر از همه اینکه بی اندازه ریاکار است. در این داستان، حادثه و سرگذشت بسیار کم است. بیش از اینکه حکایتی باشد یکرشته گفتگوهای دو نفری پیاپی است که در اثنای آنها رفته رفته مشخصات و روحیات و کارهای شخص اصلی داستان

روشن می‌شود. حاجی آقا که بدلیل راحتی یا صرفه‌جویی در هشتی خانه‌اش می‌نشیند، ملاقات‌های بیشماری با مردم می‌کند و پیوسته مواظب رفت و آمد «اندرون» است. این ملاقات‌ها برای ماصحنه‌هایی را ایجاد کرده است که رنگ هجائی آنها گاهی خفیف است و گاهی برعکس بسیار تند و متهورانه، اما پیوسته لحن شوخی در آن باقیست. و عملاً اغلب صحنه های حاجی آقا کاملاً جنبه نمایشی دارد و به کمدی آداب و اخلاق نزدیک می‌شود.

برای رسیدن به نتیجه‌ای در باره آثار صادق هدایت، باید در باره زبان و سبک او هم سخنی گفته شود. آنچه در سبک نویسنده‌گی هدایت مشخص است بخصوص استعمال صحیح اشکال زبان عامیانه است.

هدایت در زبان فارسی اطلاعات وسیعی داشت. ادبیات قدیم ایران را خوب می‌شناخت و می‌دانست که چگونه از قالب‌های معانی و بیان رایج در میان نویسندگان قدیم بهره‌مند شود؛ اما می‌دانست که این قالب‌ها برای آثاری که تصمیم به نوشتن آنها دارد مناسب نیست، زبان ادبی فقط با استفاده از منابع گفتگوی عامیانه غنی می‌شود، و نویسندگان بزرگ قدیم نیز بوقوع خود همین کار را کرده‌اند. در بعضی از فانتزی‌های و غوغا و غ ساهاب و لنگاری مقلدان ناپخته سبک قدما را ضمن قضیه (غریبه)‌های مضحک و هجو آمیز و باجملات عربی مغلو ط و آشفته‌ای شدت مسخره کرده است.

با وجود این هدایت بانی سبک تازه‌ای نیست. از او آخر قرن گذشته نویسندگان دیگری پیش از او زبان عامیانه را وارد نوشته‌های خود کرده بودند. و در این میان کافیست که از «چرند و پرند» دهخدا و داستان‌های جمالزاده نام ببریم. اما می‌توان گفت که هیچ نویسنده‌ای پیش از او نتوانسته بود با چنین وضع طبیعی و ساده‌ای هر وقت که بخواهد لحن را تغییر دهد.

هدایت بسهولت می‌تواند قسمتهای وصفی داستان را با گفتگوها پیوند دهد. و وقتی که نویسنده از زبان خودش سخن می‌گوید، سبکی ساده، محکم و بی‌تکلف دارد. هم از فضل فروشی و کهنه بردازی و هم از گردآوری و استعمال لغات عامیانه نا آشنا و پرسرو صدا برای جلب توجه خواننده، گریزان است. جملات خود را دستکاری نمی‌کند، بلکه بسهولت و روانی می‌نویسد (و با چنین بنظر میرسد) و آنچه را که بخواهد می‌گوید.

اما بخصوص در قسمت گفتگوها است که استادی او جلوه می‌کند. در اینجا است که از گنجینه لغات بسیار فراوانی استفاده می‌کند و با مهارت هنرمندانه‌ای هر يك از قهرمانانش را بزبانی که شایسته او است بگفتگو

وامی دارد. گفتگوهائی که در داستان‌های او هست چنان زنده و طبیعی است که گویی آنها را عیناً هنگام وقوع حادثه یادداشت کرده اند.

هدایت قسمت مهمی از این توفیق خود را مرهون عبارات عامیانه و احوال و ضرب المثل‌هائی است که گاهی بوفور حیرت‌آوری در آثارش دیده می‌شود. هدایت بزبان عامیانه نیز مانند فلکلر علاقه داشت و گنجینه لغات و عباراتش را در همه جا، از کوچه‌های تهران گرفته تا دور دست‌ترین شهرستان‌ها غنی می‌کرد. و حاصلی که از این راه برداشته است چنان فراوان است که گاهی حتی خواننده تحصیلکرده ایرانی هم در مقابل بدو بیراه‌هائی که «علویه خانم» نثار رقیبش می‌کند متحیر می‌ماند. اما هدایت به گفتگو ماهم رنگ و لطفی می‌بخشد که مترجمان را از ترجمه آنها عاجز می‌سازد. زیرا از خلال این استعارات و ضرب-المثل‌ها هوش‌ملت ایران و فلسفه ساده لوحانه و در عین حال زیرکانه‌اش که آثار هدایت از آن آکنده است می‌درخشد.

اکنون وقت آن رسیده است که از گفته‌هایمان نتیجه‌گیری کنیم. آیا هدایت پیروزی خود را در مدیون چیست؟ اهمیت عظیم آثار او در ادبیات معاصر ایران زائیده چیست؟

نخست باید صفات و مشخصات مخصوص نویسنده را ذکر کرد: کنجکاوی دامنه‌داری در باره مردم و اشیاء، قدرت مشاهده، مخیله مستعد و حتی آماده برای تخیلات عجیب، مطالعات وسیع فارسی و اروپائی، حساسیت دقیق هنری، استعداد عظیمی در پرداختن داستانها و تسلط کامل بر زبان. مجموع این چیزها کافیست که مشخصات استثنائی و جالبی به آثار او ببخشد.

از سوی دیگر این نویسنده توانسته است در مسیر تاریخ پیش برود. از پنجاه سال باینطرف ادبیات ایران، مانند جامعه ایرانی، در مرحله تحولی بسر می‌برد. میراث افتخار آمیز گذشته، با تأثیرات خارجی غنی ترمی شود. از میان جوش و خروش افکار جدید، اشکال تازه‌ای ظهور می‌کند. نوع ادبی «داستان کوتاه» کمی پیش از هدایت بمیان آمده بود و هدایت آنرا قالب مناسبی برای استعداد خویش یافت. آئینه‌هائی از آن ساخت و چهره‌های گوناگون مردم کشور خود را در آن منعکس کرد.

ما در اینجا به آنچیزی اشاره می‌کنیم که شاید بیش از هر چیز دیگری وجهه ملی هدایت را نشان می‌دهد. مقصودم جنبه ملی آثار او است. مطالعه و تشریح زندگی روزانه مردم ایران، بعنوان موضوع کار هنری در ادبیات ایران کاملاً تازگی دارد. هدایت یکی از نخستین کسانی است که یکی از قالبهای هنری را در خدمت این طرح و تصویر گذاشت. او با استعدادی کمیاب در

محیطهای آشنا، جمعی از قهرمانان بسیار متنوع آفریده که در عین حال بارفتار و گفتار و هزاران نکات جزئی دیگرشان عمیقاً ایرانی هستند حتی عجیب‌ترین، آنها نیز هزار ریشه در زمین ایران دارد. ایران امروز نیز در این آثار، هر چند که ممکن است کاملاً وصف نشده باشد یا با دید غیر عادی تصویر شود، اما در هر حال حضورش انکار ناپذیر است.

نمی‌دانم که باید احساس شخصی و دردناکی راهم در اینجا بگویم؟ چنین بنظر می‌رسد که برغم همه چیز در این آثار متنوع و غنی چیز ناامامی وجود دارد، این آثار ناامام مانده است اما نه بر اثر مرگ زودرس نویسنده آن، بلکه در نتیجه سرخوردگی و دلسردی که هرگز او را ترک نگفت. اغلب، خواننده‌ای که یکی از داستانهای هدایت را تمام می‌کند، دچار این احساس می‌شود که داستان زودتر از موقع تمام شده است و باید چیزی در آن می‌بود که اکنون نیست. نمی‌دانم من دچار وهم شده ام و یا همانطور که خود صادق هدایت درباره کافکا گفته، «در این آثار ناامام او جان کلام گفته نشده است»؛ آیا واقعاً آن نویدی بیمارانه‌ای که بردوش او فشار می‌آورد، توانسته است او را از بکسار بستن همه استعداد خود باز دارد. من قضاوت در این باره را بعهده آنان که واردترند می‌گذارم.

این آثار، همین‌گونه که هست، چیز پرارزشی است که باید بوسیله مترجمان زبردستی به فرانسویان معرفی شود. در ایران نیز با عشق و علاقه خواننده شود و حتی با علاقه در باره اش بحث و تحلیل شود؛ وابستگی عمیق این آثار به سرزمینی که در آن آفریده شده است چنین حقی را بر آن می‌دهد. این آثار سرمشق دسته‌ای از نویسندگان جوان است که چون هدایت علاقه آتشی به میهن‌شان دارند و مانند او اضطرابها و امیدهاشان را بیان می‌کنند. رومان و داستان ایرانی در مرحله رشد خویش است، موضوعات وسیع ترکی می‌یابد و صدایش رساتر می‌شود و هیچ‌شکی ندارم که نوید شکفتگی تابناکی را می‌دهد. پیشگامی در این راه از آن صادق هدایت خواهد بود. و شاید آیندگان روزی تعجب خواهند کرد از اینکه کسیکه چنین بذری حاصلی افشاند، خود را تنها و نفرین شده می‌انگاشته است.

پایان

ترجمه رضا سید حسینی